

زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ



نشر ایده‌های تعلیم و تربیت

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

صدق الله العلي العظيم

تبریک عرض می‌کنم میلاد امیرالمومنین علی(ع) را و روز پدر را به همه پدران عزیزی که اینجا هستند و پدران همه عزیزانی که اینجا هستند.

ما با یک پارادایمی مواجه هستیم که یک دژ مستحکم را دور خودش کشیده است. اصطلاح پارادایم در حوزه نظری به کار می‌رود. من اجازه می‌خواهم این اصطلاح را تعمیم بدهم به آن چه که در عمل و در جامعه و شرایط محیطی اتفاق می‌افتد. یعنی آنچه که در عبارات پارادایمی که من از آن صحبت می‌کنم نهفته است هم یک نظریه یک پارچه و دارای یک هسته منسجم است و هم یک جامعه ای است که این نظریه را در خودش اجرا کرده و عملیاتی است.

پارادایم نظام آموزشی کلاسیک را ما می‌شناسیم و اینکه دژی دور خودش کشیده است و اجازه هیچ دخل و تصرفی را در خودش نمی‌دهد.

این پارادایم با چه چیزی فرو ریخته میشود؟

با سوال. یک سوالی که پارادایم نتواند جوابش را بدهد و در تضاد با این پارادایم قرار داشته باشد. پیش روی نظام تعلیم و تربیت ما چند سوال قرار دارد، که هرچه نظام تعلیم و تربیت تلاش می‌کند به این سوال‌ها جواب بدهد، از پس جواب دادن به این سوالات بر نمی‌آید.

سوال اول: چرا با اینکه سی سال از انقلاب اسلامی مان گذشته است. آن تربیتی که در نظام آموزش و پرورش ما اتفاق میافتد با آن ترسیمی که دین از انسان کرده و نظام تعلیم و تربیت باید چنین انسانی را تربیت بکند فاصله بسیار زیادی دارد؟

سوال دوم: چرا فارغ التحصیلان از به کار بستن عملی توانمندی‌های خودشان عاجزند؟

آنچه را که در مدرسه یاد میگیرند به دردشان در محیط کار و در محیط عملی و واقعی نمی‌خورد، و آنچه را در محیط عملی به آن نیاز دارند را در مدرسه یاد نمی‌گیرند.

سوال سوم: اگر یادگیری یک پدیده فطری است و هر انسانی در پی یاد گرفتن چیزهای جدید است، چرا ما در نظام آموزش مان با این مواجه‌ایم که بچه‌ها را باید به زور و با تمهیدات مختلف مجبور به درس خواندن بکنیم؟ چرا بچه‌ها با انگیزه و علاقه خودشان درس نمی‌خوانند؟

سوال چهارم و آخرین سوال اینکه چرا فارغ التحصیلان ما وقتی وارد جامعه میشوند از ایفای نقش واقعی در جامعه خودشان عاجزند و توان ایفای نقش در این جامع را ندارند؟

یک تغییر پارادایم وقتی که می‌خواهد اتفاق بی‌افتد. اول از همه باید بتواند دژی را که در اطراف این پارادایم در نظریه و در جامعه و در ساختارهای عملی ایجاد شده است فرو بشکند.

تجویزهای تغییر نظام آموزشی تا زمانی که در این پارادایم محصور است، مثل آن چرخه موش دوانی که هر چه آن موش می‌رود بازهم در آن چرخه قرار گرفته و به هیچ روشی نمی‌تواند از این چرخه خارج بشود ما را در این چرخه نظام آموزشی قرار می‌دهد و ما از جای اول مان تکان نمی‌خوریم.

چکار باید بکنیم تا این تغییر پارادایم اتفاق بی‌افتد

برای اینکه تغییر پارادایم نظام آموزشی را هضم بکنیم، باید به این بپردازیم و فهم بکنیم که نظام آموزشی یک نهاد است. نهادی که در جامعه شکل گرفته است. نظام آموزشی سنتی کلاسیک به عنوان مثال، نظام آموزشی است که الان در حال حاضر در کشور ما نهادینه است.

نهادینه بودن آن به چه معناست؟

یعنی مردم به صورت خودجوش با این نظام همکاری میکنند. شما لازم نیست سرباز بفرستید تا مردم بچه‌هایشان را به مدرسه بیاورند.

نه تنها خودشان بچه‌ها را به مدرسه می‌آورند بلکه در آن حل شده‌اند. خواسته‌های این نظام را برآورده می‌کنند. هرچه این نظام بگوید، انجام می‌دهند. بگوید بچه‌یتان را اینگونه بیاورید، در این سن بیاورید، این ساعت بیاورید، اینجا بیاورید هرچه این نظام به آن‌ها بگوید همان کار را انجام می‌دهند.

طبق قواعد آن فکر می‌کنند هرچه نظام آموزشی طبق ساختارهای درونی‌اش تجویز می‌کند و یک قاعده تعریف می‌کند مردم شروع می‌کنند طبق آن قاعده عمل می‌کنند. زندگی‌شان را مطابق آن سازمان می‌دهند حتی مکان زندگی‌شان را، زمان و برنامه‌هایشان را تنظیم می‌کنند، تعطیلات رفتن‌شان را، فعالیت‌های عادی روزمره‌شان را مطابق این تنظیم می‌کنند.

برنامه زندگی‌شان را مطابق آن تنظیم می‌کنند خدمات‌شان را طلب می‌کنند طبق همان چیزی که این نظام می‌گوید. یعنی نه تنها مردم با خدماتی که این نظام ارائه می‌کند هماهنگ شده‌اند و در این فضا بازی می‌کنند حتی خودشان هم می‌گویند این خدمات را به ما بدهید.

اگر یک مدرسه دیگر، یک فضای دیگری ترسیم بشود جور دیگری بخواهد خدمات ارائه کند می‌گویند: نه، ما این را نمی‌خواهیم آن خدماتی را که در نظام آموزش و پرورش ارائه می‌شود و تعریف شده است، باید به دست ما برسد.

آرمان‌هایی که در این نظام تعریف شده است را دنبال می‌کنند و اگر یک جایگاه کوچکی را در این نظام از دست بدهند، آن را یک مصیبت بزرگ تلقی می‌کنند. دیدید افرادی را که در یک امتحان رد شده و گریه‌اش گرفته است و تمام زندگی‌اش را انگار تباه کرده است و از دست داده است و خودکشی می‌کند و نظایر این‌ها.

در حالی که تقریباً در هیچ کجای جامعه نیست که این چهار سوال مطرح شده را از آدم‌های عادی جامعه ما سوال کنید و بگویند که نه! آموزش پرورش این کار را درست انجام می‌دهد. و هیچ کس نیست که بگوید وظیفه آموزش پرورش نیست که این ۴ سوال را پاسخ دهد. همه می‌دانند که این چهار سوال باید پاسخ داده بشود و می‌دانند که جواب هم داده نمی‌شود ولی در این میدان بازی می‌کنند. چرا؟ چون این نظام نهادینه شده است.

و اگر ما بخواهیم این نظام را تغییر بدهیم، تغییر دادن این نظام از طریق سازمانی اتفاق نمی‌افتد. هر چند تلاش‌های سازمانی موجه است و باید اتفاق بیافتد و جناب آقای مهندس نوید که سالهاست در جریان سند ملی آموزش پرورش زحمت زیادی کشیده‌اند و جناب آقای دکتر محمدیان و سایر عزیزان که زحمت کشیده‌اند، کارشان ارزشمند است، اما کافی نیست. تا زمانی که این سند در نهاد جامعه نهادینه نشود و نهاد جامعه آن را مطالبه نکند، هیچ اتفاقی نمی‌افتد و آن سند روی کاغذ باقی خواهد ماند.

حالا چه چیزی باید تغییر بکند؟ کجاها را باید هدف قرار بدهیم؟ آن چیزی را باید هدف قرار بدهیم که این نظام را در جامعه نهادینه کرده است.

چه چیزی این نظام را نهادینه کرده است؟

به نظر می‌رسد سه مؤلفه حداقل در جامعه وجود داشته باشد که نهاد نظام آموزش و پرورش را در جامعه محکم کرده و اجازه تغییر دادن آن را نمی‌دهد.

اول: نظام ارزشیابی فرمال در زمینه مدرک و اعتبار علمی. در این زمینه یک نظام فرمال داریم. اگر فردی علامه دهر باشد، کتاب‌های متعددی نوشته و خوانده باشد، در این نظام درجه بندی می‌شود. اگر طبق قواعد این نظام وارد نشود ممکن است ده برابر فردی که در این نظام را طی کرده دانش داشته باشد ولی درجه بندی او را نتواند بگیرد.

دوم: نظام ارزشیابی فرمال حقوق و دستمزد دولتی: تا زمانی که نظام حقوق و دستمزد ارزش دیگری را طلب می‌کند و تعریف دیگری از سطح‌بندی و ارزیابی افراد ارائه می‌دهد قاعدتاً این نظام نمی‌تواند وارد جامعه بشود و تغییر برای جامعه ایجاد بشود.

و آخر از همه کنکور است، فضایی که نظام آموزش پرورش را به نظام آموزش عالی متصل می‌کند.

تا زمانیکه ساز و کار نظام آموزش همین نظام آموزش کنکوری است، امکان تغییر دادن نظام وجود ندارد. بنابراین وقتی من سندی را نگاه می‌کنم تا موقعی که به این سه مؤلفه به شکل عملی نپردازد، قاعدتاً اجرا شدن این سند دچار ابهام خواهد بود.

البته من یک جمله معترضه‌ای را ذکر کنم که صحبتی که من می‌کنم با اهداف چهارسوق متفاوت است. اهداف چهارسوق طبق برداشت من در زمینه فرود آمدن در یک مدرسه و کاری که در برنامه درسی می‌تواند اتفاق بیافتد تعریف شد. اما صحبت من از جنسی متفاوت است. من راجع به نظام آموزشی و برنامه آموزشی صحبت می‌کنم.

بین نظامی که وجود دارد و نظامی که قرار است به وجود بیاید یک نبرد در جریان است. این نبرد تمام خصوصیت‌های یک نبرد را دارد. یعنی اگر شما در یک نبرد به منابع طرف مقابل تان حمله می‌کنید برای اینکه رگ منابع‌اش را قطع بکنی، در این نبرد هم همان اتفاق می‌افتد. اگر در تقابل دو نیروی نبرد کننده و جنگ کننده، شما از سیاست و تدبیر علیه طرف مقابل استفاده می‌کنید این جا هم همان اتفاق می‌افتد.

تمامی آن خصوصیات در این نبرد هست منتها جنس این نبرد با سایر نبردها متفاوت است. این نبرد یک نبرد نهادی است. بین نهاد تعلیم و تربیت موجود و نهادی که هنوز شکل نگرفته است.

من وقتی در مورد تعلیم و تربیت جدید و آینده صحبت می‌کنم، بحث‌ام راجع به استفاده از پاورپوینت و تخته هوشمند و ... نیست.

جنس متفاوتی است از نظام، و جنس متفاوتی از تعلیم و تربیت که ما آن را دنبال می‌کنیم و در حال شکل‌گیری است، نظامی است که دارای عقلانیت و مطلوبیت برتری است.

این نظام قابلیت جایگزینی به شیوه سازمانی و دستوری را ندارد و باید مشابه این نظام سنتی نهادینه بشود. یعنی دستور سازمانی هیچ کمکی نمی‌کند. مردم‌اند که باید جنس جدید نظام را مطالبه کنند. و این نیاز به کار فرهنگی دارد. آن چیزی را که ما در سند به عنوان یک نظام مطلوب ترسیم کردیم، مردم طلب نمی‌کنند. چکار باید بکنیم تا مردم آن را مطالبه بکنند؟ این گلوگاه پیروزی در این نبرد است و لازمه پیروزی در این نبرد خشکاندن سه سرزنجیره و ریشه نظام موجود است.

به نظر می‌رسد اگر ما فکر کنیم تنها با ارائه تک الگوها می‌توانیم موفق بشویم قاعدتا این برداشت ما برداشت غلطی خواهد بود.

یک نظام آموزشی، مثل نظام آموزشی موجود، یک پارادایمی دارد که نظریاتی در آن شکل گرفته است. این پارادایم آن نظریات را منسجم کرده است. مدارس و مراکز آموزشی هستند که بر اساس آن نظریات عمل می‌کنند. این نظام یک نظام آموزشی رسمی است. یک ایده یک پارچه است. این ایده یک پارچه الان در ذهن همه شما هست. یعنی اگر الان شما بخواهید ترسیم کنید نظام آموزشی الان چه کاری انجام می‌دهد، تقریباً همه می‌دانند چه اتفاقی می‌افتد. یک فرهنگ نظام آموزشی رسمی موجود است و یک سازمان و نظام پشتیبانی کننده که از این نظام حمایت می‌کند. یک فضا و کادر آموزشی است. مربیان کادر آموزشی هستند که در این فضا عمل می‌کنند. یک اجرای آموزشی تجربه شده است که همه شما در مدارس آن را تجربه کرده‌اید.

و در مقابل این یک پارادایم جدیدی است که در حد نظریه شکل گرفته است و می‌شود الان راجع به آن صحبت کرد.

مدارسی که مبتنی بر این پارادایم شکل می‌گیرند و می‌سوزند. به کرات می‌توانید ببینید. مدارسی که به صورت تک مدرسه شکل می‌گیرد و بعد از چند سال یا می‌سوزد یا در نظام آموزشی رایج حل می‌شود. این سوختن

تا کی ادامه خواهد داشت؟ تا زمانی که سایه‌ای از کل این ابعاد مجسم بشود. اول از همه این ایده یک پارچه جرقه بزند. بعد از چند بار جرقه زدن، توسط یک معماری منسجم، که توانایی ترسیم این ایده را دارد، تثبیت بشود. بعد آن مدارس می‌توانند مبتنی بر این ایده زنده بمانند، باقی بمانند و بتوانند عمل بکنند. و البته آن مدارس نقش راهنما و الگو را ایفا خواهند کرد.

یک اجرای آموزشی تجربه شده در این مدارس می‌تواند محقق بشود که سایه‌ای از آن اجرایی است که در نهایت اتفاق خواهد افتاد. و این سایه مریدان شما را تربیت می‌کند. و به تدریج فرهنگ، سازمان، نظام و فضا پر رنگ‌تر و قوی‌تر می‌شوند تا اینکه نظام آموزشی جدید با تمام ابعادش شکل بگیرد.

من به عنوان ختام بحث‌ام، فقط یک فضای عملی را می‌خواهم با هم ببینیم و از این که وقت‌تان را در اختیار من قرار دادید تشکر می‌کنم. در این فضای عملی من می‌خواهم حس متفاوتی نسبت به نظام رایج را مشاهده کنید. این فضا اصلاً فضای آینده نیست. بلکه حسی است که سوالاتی که ما نسبت به نظام آموزشی داریم، باید به گونه‌ای دیگر پاسخ داده بشوند. و به نظر می‌رسد که فضای دیگری را مطالبه می‌کند.